

# وضعیت زنان طبق قانون اساسی ایران

نرگس مقدم

طبق کنوانسیون رفع تبعیض از زنان، عبارت «تبعیض» ناظر است بر هرگونه تمایز، محرومیت، یا محدودیت بر اساس جنسیت که نتیجه‌ی آن لغو بهره‌مندی یا اعمال حقوق بشر توسط زنان است، صرف نظر از وضعیت زناشویی آن‌ها و صرفاً بر اساس تساوی میان زن و مرد. بند 2 از ماده 2 این کنوانسیون فسخ کلیه قوانین کیفری ملی را که موجب تبعیض نسبت به زنان میشود مقرر می‌دارد...

ماده 209 قانون مجازات اسلامی:

هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، محکوم به قصاص است، اما باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد.

م. 297 ق.ا.م.: دیه قتل مرد مسلمان یکی از امور شش‌گانه زیر است: ...

م. 301 ق.ا.م.: دیه قتل زن مسلمان، خواه عمدی و خواه غیر عمدی نصف دیه مرد مسلمان است.

نخستین پرسشی که متوجه مجموع این مواد است، نه این است که فرق زن با مرد چیست، بلکه پرسشی است بسیار ساده‌تر: فرق زن مسلمان با سایر زنان جهان چیست؟ این مسأله به خصوص با مطالعه‌ی ماده 15 کنوانسیون رفع تبعیض از زنان پررنگ‌تر می‌شود. مطابق این ماده، دول عضو باید به زنان حقوق مساوی با مردان در برابر قانون اعطا کنند، و در کلیه مراجع و مراحل بررسی این برخورد برابر باید رعایت شود (همان‌گونه که در کشورهای عضو کنوانسیون شاهدیم). در ضمن، مطابق بند الف م. 5 کنوانسیون، دول عضو باید الگوهای فرهنگی اجتماعی خود را تعدیل کنند و هرگونه تفکر مبتنی بر برتری‌نگری، و

پست‌نگری نسبت به هریک از دو جنس را کنار بگذارند.

البته هماهنگ‌سازی قوانین داخلی ما با مفاد این کنوانسیون رویایی است که تحقق آن (به فرض امکان) زمانی بس دراز می‌طلبد. اما به هر حال ما به عنوان یک «انسان» ایرانی، حق داریم بپرسیم که چرا بهای خون زن نصف مرد است... ریشه‌ی این برتری کجاست؟ در دورانی که بسیاری از خانواده‌ها توسط زنان سرپرستی می‌شوند، بیشتر ظرفیت دانشگاه‌ها توسط زنان اشغال شده، و یک زن توانسته اولین ایرانی باشد که جایزه‌ی صلح نوبل را دریافت می‌کند، چگونه می‌توان در «قیمت‌گذاری» بشر، مدعی شد «قیمت» زن کمتر است؟ آیا این زیر سؤال بردن ارزش انسان نیست؟ آیا هنگام آن نرسیده که دیدگاه‌های هزار و چهارصد ساله‌مان را اندکی نرم‌تر کنیم؟

چند نفر از ما با محتوای ماده‌ی 1133 قانون مدنی آشنا ایم؟

بر طبق این ماده مرد هر وقت که بخواهد می‌تواند زن خود را طلاق دهد. «طلاق» در هر نظامی، به عنوان نهادی برای ختم رابطه‌ی زناشویی پیش بینی شده، اما به موجب قانون ما این نهاد تنها برای مرد حق مسلم است، و حتی اگر زنی بخواهد از شوهرش جدا شود، تنها با اجازه‌ی قبلی مرد است که چنین‌حقی برای او به رسمیت شناخته می‌شود (اعطای حق طلاق به زن از طرف مرد حین عقد نکاح). یعنی استفاده از یک حق طبیعی که برای هریک از طرفین نسبت به عقد ایجاد می‌شود، در عقد نکاح برای زن منوط به رضایت شوهر است.

زن در مقابل قیمتی تحت عنوان «مهریه»، به عقد مرد در می‌آید. این مهریه برای زنانی که از رشد بالای فکری - فرهنگی برخوردار بوده‌اند مفهومی ندارد و در میان زنانی هم که برای ادامه‌ی زندگی خود به مهریه متکی هستند، تنها درصد پایینی می‌توانند حق خود را به طور کامل دریافت کنند و چه بسا زنانی که تحت اجبار فیزیکی - روانی مرد، حتی از دریافت مهریه خود چشم می‌پوشند.

چند سال پیش، دیدیم که آرین کوچک در اثر شکنجه‌ی نامادری از بین رفت، چون «حضانت» او با پدر بود، و مادر در حسرت شنیدن خنده‌های دخترکش تنها توانست اشک بریزد.

قانون باید پاسخ‌گوی نیازهای زمانی و مکانی اجتماع خود باشد، اما قطعاً چنین موادی با واقعیت‌های جامعه‌ی ما هماهنگ نیستند. همه‌ی ما در مرحله‌ی نخست انسان ایم، و در مرحله‌ی دوم است که جنسیت نه به عنوان جوهر، که به عنوان عرضی فیزیکی (با تأثیرات محدود روانی)، مطرح می‌شود. این که ما بخواهیم انسان را مقهور چهارچوبه‌ی فیزیولوژیک‌اش بدانیم و بر اساس این چهارچوب بر وی ارزش‌گذاری کنیم، تنها با تحجر و دگماتیسم فرهنگی قابل توجیه است.

مسئلاً مبدا این طرز فکر، زمانی است که محور فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی مرد باشد و زن بدون پختگی فکری و قابلیت اجتماعی چشم‌گیر، تنها به عنوان یک مکمل نقش داشته باشد.

با گذشت زمان، زنان رفته رفته نشان دادند که «هستند»، نه به عنوان ابزار بقای نسل، بلکه به عنوان «انسان» در تمام این مدت زنان تنها تلاش کردند تا موجودیت خود را ثابت کنند. و در واقع تا اوایل قرن

بیستم، جهت فعالیت زنان از منفی به سمت صفر بود.

اما از هشتم مارس 1910 به طور رسمی، زنان هویت اجتماعی یافتند و از آن پس در تمام جهان با سرعتی چشم‌گیر به اثبات قابلیت‌های خود در عرصه‌های مختلف پرداختند و قوانین ملی و کنوانسیون‌های بین‌المللی نیز به تدریج خود را با این روند هماهنگ ساختند. تأثیر مستقیم کنوانسیون بر قوانین داخلی، هرگونه تفاوت حق بر مبنای جنسیت بوده است. ما ملتی هستیم که داعیه‌ی تمدن چند هزار ساله داریم. ممکن است از کنار تفاوت‌های موجود در زمینه‌ی حق تعیین مسکن، حق حضانت، حق طلاق و... با اندکی تسامح بگذریم؛ اما کدام منطقی می‌تواند اختلاف قیمت جان افراد بشر را توجیه کند؟ در نظامی که دستگاه‌های مسؤوّل به خود حق می‌دهند که اجرای برخی از اصول قانون اساسی (مانند اصول 59، 24 و 168 و...) را، که از حقوق محرز هر جامعه‌ی آزاد است، بنا بر مصالحی که خود تشخیص‌شان



می‌دهند، به حالت تعلیق در آورند، چگونه نمی‌توان اندکی انعطاف در این قوانین عادی که منافی شأن زن به عنوان یک موجود انسانی هستند به وجود آورد؟

این نادیده انگاشتن زن، منحصر به قوانین ما نیست، بلکه در کتاب‌های کودکان، در بازی‌ها، و حتی در آگهی‌های تجاری نیز مشهود است. زن حتی در تبلیغات ما هم نقش محوری ندارد. او آشپزی می‌کند و با تأیید مرد، مرغوبیت روغن مایع یا اجاق گاز اثبات می‌شود... زن بهانه می‌گیرد و وقتی مرد با یک مایع ظرف‌شویی یا پودر لباس‌شویی به خانه می‌آید، تمام مشکلات زن حل می‌شود!

البته در این میان خود ما نیز مقصر ایم. در مقابل هر تبعیضی تسلیم شده‌ایم، و در این سر فرود آوردن آن قدر شرطی شده‌ایم که حتی یک بار وقتی در روزنامه خبر فاش شدن تعدد زوجات یک مرد، یا سلب حضانت طفلی از مادر و... را می‌خوانیم، آن را غیر عادی تلقی نمی‌کنیم، در حالی که روز قبل در یک جلسه در حمایت از حقوق زن سخنرانی مفصلی کرده‌ایم. و غافل‌ایم که حقوق زنان مان در جزئی‌ترین اتفاقات روزمره که ما خیلی بی‌تفاوت از کنار آن‌ها می‌گذریم نیز لگدمال می‌شود. زنان، نیمی از جامعه‌اند و در جامعه‌ای که حق نصف افراد نادیده انگاشته می‌شود، در واقع «انسانیت» است که هیچ حقی ندارد.

شاید اگر تنها یکی از ده‌ها سخنرانی را که در سال‌های اخیر شنیده‌ایم ذره‌ای به عمل نزدیک کنیم، بیشتر بخوانیم، عمیق‌تر بفهمیم و صادقانه‌تر عمل کنیم؛ در سال‌های آتی شاهد رعایت نسبی حقوق مان باشیم و هرگز از یاد نبریم: برای آن که به رسمیت شناخته شویم، باید نخست خود را به